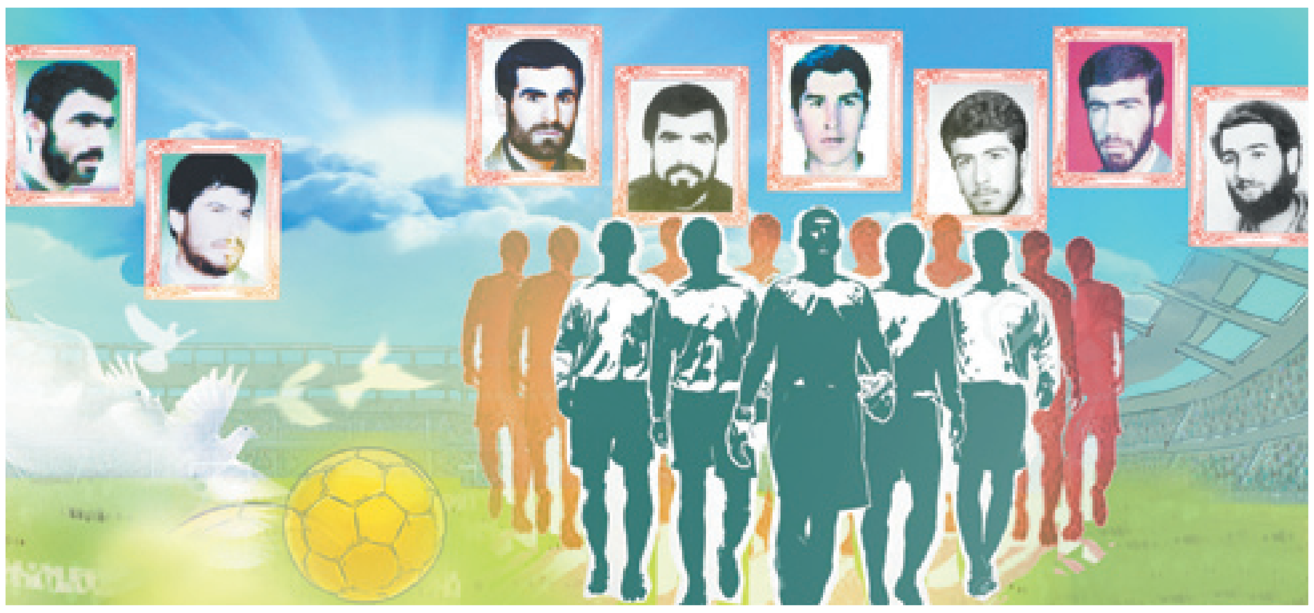
طرح: حسین کشتکار | جوان

گزارش «جوان» از یک تیم فوتبال آسمانی

تیم فوتبال «رگبار» ۸ شهید و ۵ جانباز داشت

صغری خیل فرهنگ

تیم فوتبال «رگبار» سال ۵۶ پا گرفت؛ تیمی متشکل از بازیکنانی که هر کدام در سطح استان برای خود ستاره بودند، اما جنگ همه چیز را تغییر داد. صدای توپ و تانک و خمپاره دیگر اجازه نداد تا بچه‌های تیم رگبار صدای هیجان و شوق و شور تماشاچی‌ها را بشنوند. آنها یکی پس از دیگری تیم را رها کردند و راهی میدان نبرد شدند. ستاره‌هایی که پیش از این هم‌تیمی بودند حال دیگر هم‌سنگر و همرزم هم شده بودند. تیم فوتبال رگبار تا انتهای روزهای مقاومت در جبهه‌های جنگ تحمیلی سهم خود را به اسلام و انقلاب ادا کرد و هشت شهید و پنج جانباز داد. یعنی از یک تیم ۱۳ نفره همه‌شان طعم جنگ را با گوشت و پوستشان لمس کردند. شهدایی که این روزها و در ایام جام جهانی ۲۰۱۸ فوتبال، دلاوری و حماسه‌آفرینی‌هایشان در زمین بازی و در میدان جنگ عجیب در ذهن و یاد مردم روستای خور تداعی می‌شود. این نوشتار گزارشی است از همایش یاد یاران و دیدار با خانواده و دوستان شهدای تیم فوتبال رگبار.

همایش یاد یاران

«یاد یاران» نام همایشی است که اهالی روستای خور به مناسبت زنده نگه داشتن یاد و نام ۵۱ شهید، ۱۷۵ جانباز و ۱۰ آزاده خود برگزار می‌کنند. برای حضور در یازدهمین همایش یاد یاران به این روستا می‌رویم. روستای خور دو بار رتبه نمونه کشوری را از آن خود کرد؛ یک بار در تعداد شهدای روستا به نسبت نیروهای اعزامی و بار دیگر به خاطر ستاد پشتیبانی فعالی که در آن ایام داشت.

همایش در مسجد جامع روستای خور با حضور سردار شعبانی جانشین قرارگاه امام علی(ع) و فرمانده عملیات قرارگاه ثارالله تهران بزرگ، سردار عبدالله زارع‌نژاد مسئول اعزام نیروی سپاه پاسداران در زمان جنگ، ناخدا دوم داود فلاح‌نژاد ارتشی بسیجی و دانشجوی افسری دوره عالی دافوس، خانواده محترم شهدا و مردم شهیدپرور روستا برگزار می‌شود. ساعتی قبل از آغاز مراسم به مسجد جامع می‌روم تا از نزدیک با خانواده شهدای تیم فوتبال رگبار گفت‌وگو کنم. از اولین شهید تیم شروع می‌کنم؛ شهید اسدالله نژادفلاح.

برای رضای خدا

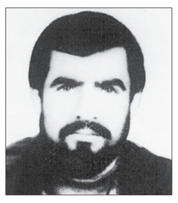

جانباز بهرام علی فلاحت‌کار، دوست و همرزم شهیدان اسدالله و رضا نژادفلاح است. از آنجایی که دسترسی به خانواده شهیدان ممکن نبود، جانباز فلاحت‌کار برایم از روزهای رزم و جهاد این دو برادر شهید که در عضویت تیم فوتبال رگبار بودند، می‌گوید:

اسدالله اولین شهید خانواده‌شان بود که ششم مهرماه ۱۳۳۹ در خانواده‌ای کشاورز متولد شد. در هوای خوش روستا دوران کودکی را سپری کرد. تعالیم اسلامی و دینی را زیر نظر خانواده آموخت و پس از ورود به دبستان با موفقیت پایه‌های علم و ترقی را طی کرد. در دوران نوجوانی خانواده‌اش را در امور منزل و کار در مزرعه کمک می‌کرد. اسدالله در حل مشکلات و انجام کارهای مختلف نهایت سعی خودش را به کار برد. احترام زیادی برای والدینش قائل بود و در خدمت به دیگران تلاش می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل بسیج با عشق و علاقه‌ای خاص وارد این نهاد انقلابی شد تا از دستاوردهای انقلاب دفاع کند. مدتی در پایگاه بسیج آموزش دید.

سال ۱۳۵۹ که جنگ شروع شد، همراه بسیجی‌ها و سپاهی‌های روستای خور برای دفاع از استقلال و امنیت وطن، لباس رزم پوشید و به جبهه رفت. اسدالله مجرد بود. می‌گفت الان زمان جهاد و مبارزه است. هر سه ما عضو تیم فوتبال رگبار بودیم. با آغاز جنگ بچه‌ها یکی‌یکی تیم را رها می‌کردند و به جبهه می‌رفتند.

اسدالله ۱۸ آبان ماه سال ۱۳۵۹ از پادگان امام حسین(ع) تهران به مقصد کنگاور در غرب کشور اعزام شد. فردای همان روز بر اثر واژگونی اتومبیل حامل رزمندگان پیش از رسیدن به خطوط مقدم در منطقه اسلام‌آباد شهید شد. در دین اسلام قصد قربت است که انسان را به قرب حقیقی می‌رساند. پیکر مطهر ایشان بعد از استقبال باشکوه اهالی خور در گلزار شهدای همان روستا به خاک سپرده شد.

بعد از شهادت اسدالله برادر دیگرش رضا راهی جبهه شد. می‌خواست کار ناتمام برادر شهیدش را به اتمام برساند. متولد ۱۳۳۳ بود و در رشته علوم انسانی فارغ‌التحصیل شده بود و در مدرسه کوثر خور دبیری می‌کرد. رضا دوم اسفند ۱۳۶۰ از طرف بسیج به جبهه اعزام شد. در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد و در تاریخ یکم فروردین ماه سال ۱۳۶۱ با اصابت ترکش در حالی که بیسیم‌چی گردان بود، همراه همرزم و هم‌تیمی خود شهید علی اوسط فلاح‌نژاد به شهادت رسید.

پیکرش در کنار برادر شهیدش در گلزار شهدای خور آرام گرفت. من و رضا همکار بودیم. با خصوصیات اخلاقی‌اش کاملاً آشنا هستم. رضا پیرو خط امام(ره) بود و همیشه فرمایشات ایشان را سرلوحه فعالیت‌هایش قرار می‌داد. رضا جزو اولین گروه از بسیجی‌های آموزش‌دیده منطقه ساوجبلاغ بود. معلم نمونه و دلسوزی بود و هر کاری که می‌توانست برای اعتلای انقلاب انجام می‌داد.

شهید خصوصیات ناب و ویژه‌ای داشت. در سلام کردن از همه سبقت می‌گرفت. اهل نماز اول وقت بود. مستحبات را تا آنجا که می‌توانست انجام می‌داد. بسیار با متانت برخورد می‌کرد و با همه خوشرو بود. احترام خاصی به دوستان و بستگان می‌گذاشت. رضا در وصیتنامه‌اش می‌نویسد: من شهادت را آگاهانه انتخاب نمودم و هدفم «ان تنصرالله ینصرکم و یثبت اقدامکم» بود. همیشه می‌گفت: «بهشت را به بها دهند نه به بهانه.»

پایی که جا نماند

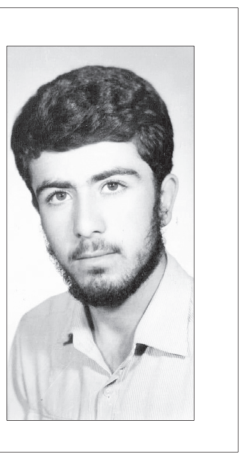

شهید علی اوسط فلاح‌نژاد از خوب‌های تیم رگبار بود. حکایت شناسایی پیکرش را از زبان همرزمانش شنیدم و سعی کردم اطلاعات بیشتری از او کسب کنم. حجت‌الاسلام والمسلمین اکبر فلاح‌نژاد برادر شهید و هم‌تیمی‌اش اینگونه روایت می‌کند: علی اوسط متولد ۱۳۴۱ بود. از کودکی به مکتبخانه رفت و قرآن را آموخت. تحصیلات راهنمایی و دبیرستانش را در شهرهای «هشتگرد» و «نظرآباد» به پایان رساند. در دوران مبارزات ضد شاهنشاهی به همراه دوستانش در تظاهرات شرکت می‌کرد و از گردانندگان تظاهرات بود. روستای ما یکی از روستاهای نمونه اعزام نیرو به جبهه در زمان جنگ بود. علی اوسط هم که در سال‌های تحصیلی ۱۳۶۰-۱۳۵۹ برای اخذ دیپلم تحصیل می‌کرد. با گسترش دامنه جنگ درس و مدرسه را رها کرد و به همراه همرزم و همسنگر خود شهید رضا نژادفلاح به جبهه رفتند. برادرم معلم بود.

علی در روند اجرای عملیات فتح‌المبین در دشت عباس در تاریخ یکم فروردین ماه ۶۱ بر اثر اصابت گلوله مستقیم خمپاره به شهادت رسید. از پیکر مطهرش یک پا بیشتر نماند. مادر از روی خال روی همان پا، برادرم را شناسایی کرد. پیکر علی در کنار همسنگرانش در گلزار شهدای خور به خاک سپرده شد.

علی اوسط تابع محض ولایت فقیه بود. داشتن روحیه انقلابی و ازخودگذشتگی، داشتن روحیه بسیار قوی، چهره شاداب، اعتماد به نفس، اعتقادی عمیق به اسلام و امام از خصوصیات بارز ایشان بود. از دیگر اقدامات خالصانه برادرم می‌توان به بینش عمیق و مطالعات گسترده در خصوص مفاهیم اسلام و انقلاب، تشکیل جلسات قرآن، تشکیل انجمن اسلامی و گروه‌های حزب‌اللهی، دعای کمیل و توسل، تشکیل جلسات سخنرانی مذهبی در مسجد و کلاس‌های توجیهی و تشکل جوانان بسیجی روشنگری در خصوص مسائل انقلاب اشاره کرد.

مدتی بعد پدر شهید، عربعلی فلاح‌نژاد راه پسر را برگزید و در نهایت حماسه‌آفرینی‌هایش در جبهه‌های جنگ در کربلای ۵ در خاک‌های شلمچه به شهادت رسید.

حجاب، حجاب، حجاب

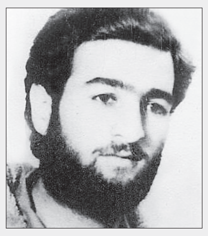

بعد از مصاحبه با جانباز فلاحت‌کار، نگاهی به داخل مسجد جامع می‌اندازم. شلوغ‌تر شده است. مرد و زن، پیر و جوان صحن را پر کرده‌اند. کنار خواهر شهید محمدرضا دهقان‌نژاد یکی دیگر از اعضای تیم فوتبال رگبار می‌نشینم. مریم دهقان‌نژاد در غیاب والدینش راوی حماسه‌آفرینی برادرش می‌شود، اما صد حیف که گذر زمان و گرد فراموشی روی خاطراتش نشسته و به‌سختی می‌تواند از برادر شهیدش روایت کند. خواهر شهید می‌گوید: ما شش خواهر و سه برادر بودیم که محمدرضا شهید خانه‌مان شد. برادرم متولد سوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ بود. در سن ۲۰ سالگی به شهادت رسید. محمدرضا فوتبالیست خوبی بود و با شهیدان صفدر، اسدالله و علی اوسط در تیم رگبار همبازی بود. جنگ که شروع شد بچه‌ها یکی بعد از دیگری به جبهه رفتند. من در تهران زندگی می‌کردم و مستأجر بودم. برادرم آمد و گفت بیا برویم روستای خودمان خور زندگی کن. اسباب و اثاثیه من را هم سوار یک ماشین کرد و به روستا آورد. برادرم دوست و همرزم همسرم بود. محمدرضا همرزم شهید چمران بود و در جنگ‌های نامنظم شرکت داشت. تنها خواسته‌اش از من این بود که می‌گفت: فقط حجابت را حفظ کن. تنها توصیه شهید به من همین بود. من هم از اینجا این توصیه مهم و ارزشمند را به همه زنان کشورم سفارش می‌کنم. خواست همه شهدا حفظ حجاب بود. دهقان‌نژاد در ادامه می‌گوید: امروز تنها پسرم می‌خواهد که ادامه‌دهنده راه دایی شهیدش باشد و مدافع حرم شود. با اینکه بعد از سال‌ها نذر و نیاز پسرم را از خدا گرفته‌ام اما راضی هستم که راه دایی شهیدش را ادامه دهد. برادرم ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۶۰ در درگیری مسلحانه با ضدانقلاب در غرب کشور به شهادت رسید. برادرم در وصیتنامه‌اش نوشته است: من از میان آن همه بحران‌ها و از میان بی‌شمار خط‌ها خط سرخ شهادت را برمی‌گزینم و سرلوحه برنامه‌هایم اطاعت از امام و حفظ دستاوردهای انقلاب و اطاعت از ولایت فقیه را قرار می‌دهم. بله از آن روزی که به سپاه آمدم در کلاس شهادت هم ثبت‌نام کردم و استادم: استاد نظامی‌ام دکتر چمران و استاد ایدئولوژی‌ام استاد مطهری، استاد سیاسی‌ام دکتر بهشتی بود. بله وقتی که در حال اعزام به جبهه هستم یک احساس بیشتر ندارم و آن شهادت است. نمی‌دانم لیاقت آن را دارم یا نه؟

یک رنجر، یک قهرمان

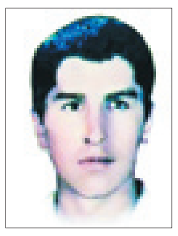

حسین دهقان‌نژاد یکی دیگر از شهدای تیم رگبار است. حمید فلاح‌نژاد همرزم شهید که در مراسم حضور دارد می‌گوید: حسین یک قهرمان بود. یک رنجر قهرمان(!) که در ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ در خرمشهر طی عملیات الی‌بیت‌المقدس به شهادت رسید.

شهید حسین دهقان‌نژاد پس از دوره ابتدایی به علت کمبود امکانات مالی پا به پای پدرش به کشاورزی و کارهای متفرقه از قبیل جوشکاری و... پرداخت. حدود دو سال در کارخانه فخر ایران کارکرد. در زمان انقلاب در تظاهرات شرکت می‌کرد. سال ۱۳۵۹ به خدمت سربازی رفت و در پادگان شاهرود آموزش دید و به تیپ ذوالفقار اعزام شد. پس از سه ماه دوره آموزش فشرده به گیلانغرب منتقل شد. در گیلانغرب فداکاری‌ها و ازخودگذشتگی‌های زیادی از خودش نشان داد. حسین در حمله شیاکوه شرکت داشت و تعداد زیادی از بعثی‌ها را به هلاکت رساند. پس از ۹ ماه حضور در گیلانغرب به جنوب اعزام شد تا در عملیات فتح‌المبین شرکت کند. در همین عملیات پس از شکستن سد دفاعی دشمن بر اثر اصابت ترکش نارنجک از ناحیه بازو و زانو مجروح و به بیمارستان ساری منتقل می‌شود. بعد از مرخصی از بیمارستان حسین طاقت نمی‌آورد پشت جبهه استراحت کند. حتی در مقابل اصرار برادرانش که می‌گفتند چند روزی بمان و بعد از بهبودی دوباره برو، مقاومت کرد و راهی جبهه جنگ شد. می‌گفت اگر نتوانم در خط مقدم بجنگم، می‌توانم پشت تیربار بنشینم. می‌توانم با این وضع بهانه‌ای برای روحیه دادن به رزمندگان شجاعمان باشم و با همان احوال به جبهه رفت. وقتی فرمانده‌اش ایشان را با آن وضع دید، برایش ۲۰ روز مرخصی تشویقی نوشت چراکه می‌دانست چند روز دیگر عملیات بیت‌المقدس آغاز می‌شود. حسین پنج روز قبل از اینکه مرخصی‌اش تمام شود، برای رسیدن به حمله بزرگ الی‌بیت‌المقدس دوباره عازم جبهه شد. همه حرفش این بود: «خدایا من دوست دارم تا زمان پیروزی اسلام بر کفر زنده بمانم تا در جبهه‌ها بجنگم و برای اسلام خدمت کنم و کفار را به هلاکت برسانم و در روزهای آخر و ساعات آخر نزدیک به پیروزی به شهادت برسم.» حسین ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ در خرمشهر و در عملیات الی‌بیت‌المقدس به شهادت رسید.

مبلغ امور فرهنگی

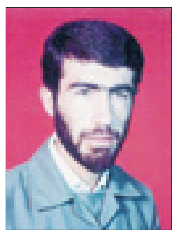

وجیه‌الله زارع‌نژاد همرزم و دوست شهید صفدر فلاح‌نژاد در اثنای همکلامی با خانواده شهدا به جمع ما اضافه می‌شود. شهید صفدر فلاح‌نژاد سال ۱۳۴۱ در روستای خور در یک خانواده مؤمن و مکتبی به دنیا آمد و با جدیت و به‌رغم مشکلات زیادی که داشت به تحصیلات خود ادامه داد تا اینکه موفق به اخذ دیپلم در رشته علوم انسانی شد. در همین هنگام فعالیت‌های سیاسی خود را نیز آغاز کرد و در پایگاه بسیج به عضویت درآمد و به علت لیاقت و ازخودگذشتگی که از خود نشان داد مسئول بسیج شد.

شهید صفدر فلاح‌نژاد همراه هم‌تیمی خود شهید محمدرضا دهقان‌نژاد در تیم رگبار به عضویت سپاه درآمد. ایشان سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد. وجیه‌الله زارع‌نژاد در ادامه از شهید اینچنین می‌گوید: صفدر در چندین مرحله به جبهه اعزام شد تا اینکه به عنوان مسئول سازماندهی و معاونت سپاه ساوجبلاغ انتخاب شد.

از اولین پاسدارهای روستای خور بود. زمانی که در جبهه کردستان حضور داشت با عنوان فرمانده گردان انجام وظیفه می‌نمود. بعد از اینکه مأموریت ایشان در کردستان به اتمام رسید، در سال ۶۵ برای یاری رساندن به رزمندگان به جبهه جنوب منطقه فاو اعزام شد. بسیجی خستگی‌ناپذیر صفدر فلاح‌نژاد در روند اجرای عملیات والفجر ۸ در تاریخ ۸ فروردین ۱۳۶۵ مورد هدف ترکش خمپاره قرار گرفت و در سمت فرماندهی گردان به شهادت رسید. حضور فعال در تمامی صحنه‌های نماز جمعه و جماعت، دعای کمیل و دایر نمودن کلاس‌های اخلاقی از ویژگی‌هایی بود که در وجود صفدر دیده می‌شد. صفدر برای نوجوانان و جوانان روستا انجمن اسلامی دایر کرده و مسئول بسیج روستا بود. شهید فعالیت‌های زیادی در راستای تبلیغات امور فرهنگی انجام داد. صفدر کتابخانه روستا را فعال کرد و برای برادران بسیج کلاس‌های توجیهی برگزار می‌کرد. صفدر بسیار خوب و متواضع بود، همه کسانی که او را می‌شناختند از او به عنوان یک فرد نمونه، مؤمن و مخلص یاد می‌کنند. در وصیتنامه شهید صفدر فلاح‌نژاد آمده است: من به عنوان یک فرد طرفدار روحانیت در خط امام و به عنوان کسی که همه خط خود را از امام گرفته‌ام برای روحانیت پیامی دارم که امام امت را تنها نگذارید. طرز زندگی و حالات این مرد خدا را مشاهده کنید و ببینید که امام با مردم مستضعف چگونه برخورد می‌کند. به فکر و یاد آنان است. به برادران بسیج می‌گویم که شما در جبهه‌ها مستقیماً با کفار بعثی و دشمنان خدا و در پشت جبهه با منافقان و کسانی که نماز شب می‌خوانند ولی به ولایت و شهادت اعتقاد ندارند و زمانی می‌رسد که اسلحه به دست می‌گیرند و علیه جمهوری اسلامی می‌جنگند با تمام قدرت می‌جنگید.

السلام علیک یا اباعبدالله(ع)

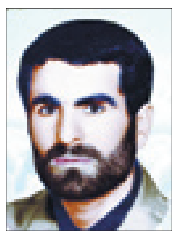

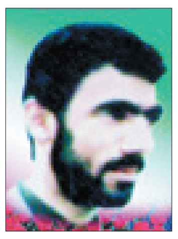

دو تن از شهدای تیم رگبار شهیدان جانباز محمد فلاح‌نژاد و علی‌محمد فلاح‌نژاد هستند. محمد در خرداد ۱۳۶۸ بعد از رحلت امام(ره) بر اثر عوارض شدید جانبازی‌اش به شهادت رسید.

شهید علی‌محمد فلاح‌نژاد در ۲۹ خرداد ماه سال ۱۳۶۵ در فاو به دوستان شهیدش ملحق می‌شود. شهید علی‌محمد فلاح‌نژاد در سال ۱۳۴۲ در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا اخذ مدرک دیپلم ادامه داد و پس از آن مشغول کار شد. با آغاز جنگ همراه هم‌تیمی‌های خود عازم جبهه‌های نبرد شد و دلاورانه جنگید.

همرزمش از لحظه شهادتش اینگونه روایت می‌کند: علی‌محمد وضو گرفته و به نماز ایستاده بود، همان لحظه خمپاره‌ای در کنارش اصابت کرد و ترکش به قلبش خورد. روزنامه‌ای در جیبش بود. آن را بیرون آورد و با خون خود روی روزنامه نوشت السلام علیک یا اباعبدالله (ع).

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۰۹

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱							■					■			
۲								■			■				
۳		■			■					■					
۴						■				■				■	
۵					■					■	■				
۶	■			■				■				■			
۷			■					■					■		
۸		■					■	■	■					■	
۹			■					■					■		
۱۰				■				■				■			■
۱۱					■	■					■				
۱۲		■				■				■					
۱۳						■					■			■	
۱۴					■			■							
۱۵				■					■						

از راست به چپ

■ ۱ – بزرگ‌ترین شاخه از مذهب شیعه – درس گرفتن- رودست خوردن ■ ۲- گیاهی از نوع زردچوبه با ساقه و شاخه‌های بلند- کلاه الف- گوارا ■ ۳- صدای ضربه به در- جذاب و گیرا- نمازش شکسته است ■ ۴- قیمت مناسب- کرایه خانه- میوه باب گلو ■ ۵- شیرینی شاخه‌ای- ترسنده- از مواد افیونی ■ ۶- برجستگی لاستیک- سومین عدد ترکیبی- آلونک- خو و عادت ■ ۷- معبود دروغین- کوهی که کشتی نوح بر آن نشست- عقیم- مادر تهران ■ ۸- تخم کتان- پایتخت توگو ■ ۹- نفس- برانشی- قابله- نماد لاغری ■ ۱۰- حجم استوانه‌ای- جد- سیاه شاعرانه- ضمیر غایب ■ ۱۱- نهی کننده- قسمت مرکزی اتم- زبان ■ ۱۲- بسته‌بندی استوانه‌ای- قطعی برای سکه- زبان قراردادی ■ ۱۳- بخش متحرک دست و پا- خرگوش- صدمتر مربع ■ ۱۴- زارعان- موضوع و مبحث- معاون استاد دانشگاه ■ ۱۵- کشور صنعا- نوعی کبک- سلسله‌ای از امیران دیلمی نژاد بودند که در اواخر سده چهارم هجری تا نیمه نخست سده ششم در ایران مرکزی و غربی حکومت کردند

از بالا به پایین

■ ۱- ممکن بودن- مهربانی با ضعفا و زیردستان ■ ۲- آب تازی- آدم آهنی- کارزار- لطیف ■ ۳- آمیختگی- جشن باستانی که پارسیان از روز ۱۶ تا ۲۱ مهرماه برپا می‌کردند ■ ۴- محل احرام بستن حجاج- مجازات بدی- وصی و خلیفه موسی (ع) ■ ۵- مساوی- دانشگاهی در فرانسه- ورق کاغذ ■ ۶- متحیر و سرگشته- امری مذوم و گناهی نابخشودنی- خط کش مهندسی ■ ۷- شکست- کتاب فردوسی ■ ۸- از گویش‌های ایرانی- بدبوی پرخاصیت ■ ۹- رده‌ای از هواپیماهای نظامی- فقیر ■ ۱۰- رفوزه- فیلتر- ترس ■ ۱۱- ابر غلیظ- شرح سوابق و زندگی‌نامه- رمق آخر ■ ۱۲- مرام حزبی- کلمه کارخراب کن- افشره میوه و از تنقلات ■ ۱۳- ارمغان سفر- نوعی ضبط و پخش صدا ■ ۱۴- خیط شده- رود بزرگ سوییس- خوراک ضبط صوت- حرف خطاب ■ ۱۵- دقت و کنجکاوی- گرمی آتش؛ فتنه برپاشده

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک بار به کار روند.

	۷		۹			۲		
	۶		۲					
	۹					۸		
		۵		۸	۱			۴
		۴					۷	۳
		۷			۶		۱	
				۵	۹			
۱							۶	
۳				۷			۸	

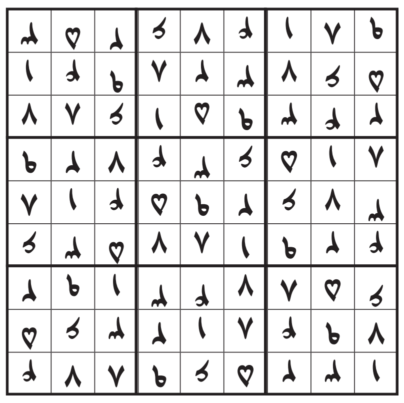

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۴۰۸

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ی	ک	ا	ی	ی	ل	■	ا	ل	ن	د	ل	و	ن
۲	ح	و	م	ه	■	ا	ا	ک	■	ج	ی	ک	ج	ی	ک
۳	م	ز	د	■	ک	ت	ی	ب	ه	■	ک	و	ه	■	و
۴	د	ب	■	م	ش	ا	■	ر	و	د	س	ر	■	ک	ن
۵	ق	ا	پ	و	■	ق	م	■	د	ل	و	■	ا	ی	ا
۶	ر	ش	ک	■	م	ا	ن	ش	■	ا	ن	ت	ق	ا	م
۷	ی	ی	■	ه	ل	ن	■	ق	م	ر	■	ب	ص	ل	■
۸	ب	■	ت	ا	ک	■	س	ی	ک	■	د	ا	ی	■	ا
۹	■	خ	و	ن	■	ح	ل	ق	■	ه	ا	ر	■	م	س
۱۰	ت	و	ر	ی	س	م	■	ه	ی	و	ن	■	ک	ا	پ
۱۱	و	ش	م	■	ا	ر	ب	■	ل	ا	■	م	ک	م	ن
۱۲	ن	ه	■	ا	د	ا	ن	ا	■	ن	ر	د	■	و	ت
۱۳	د	■	س	ه	ی	■	د	ژ	ا	گ	ه	■	ک	ر	م
۱۴	ر	و	ا	ن	س	ر	■	ه	م	ه	■	ر	و	ی	ا
۱۵	ا	ن	د	ی	م	ش	ک	■	ت	و	ا	ن	س	ت	ن